



## گفت و گوی گوهری میخائیل باختین

نویسنده: پور رنگ، حمید

اطلاع رسانی و کتابداری :: کتاب ماه علوم اجتماعی :: فروردین 1383 - شماره 78

از 18 تا 24

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/67204>

دانلود شده توسط : saman sameni

تاریخ دانلود : 1393/05/19 23:21:22

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

# گفت و گوی گوهری میخائیل باختین

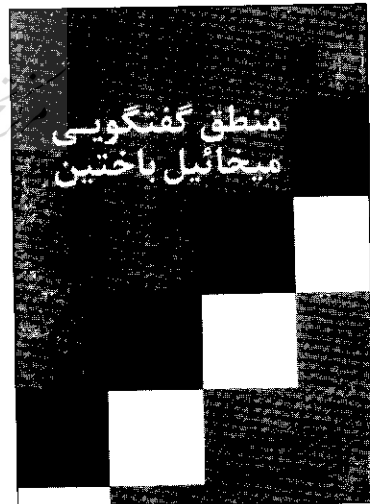
حمید پوررنگ  
پژوهشگر علوم اجتماعی

مقدمه:

میخائیل باختین (۱۸۹۵-۱۹۷۵) اندیشمند اجتماعی و نظریه پرداز بزرگ ادبی قرن بیستم هنگامی مطرح شد که ترجمه نوشته های او، که از نگارش آنها سالها می گذشت، مورد توجه اندیشمندان و نظریه پردازان فرهنگی و ادبی قرار گرفت. کلیت این نوشته ها در بردارنده خطوط اساسی تفکر باختین است که بر چند محور عمده تأکید دارد از جمله «نظریه گرایی» و توجه به امر معمولی و روزمره، جهان اذهان، پیگیری منطق گفت و گویی، هم در ادبیات و هم در زندگی روزمره انسانها و نقد اجتماعی سیاسی بانوجه به جهان گروتسک کارناوال. این ایده ها که در قالب چند کتاب و مقاله اند یا توسط خود او یا با همکاری برخی از اعضای حلقه باختین نظیر ولوشینف و مدویدوف نگاشته شده اند و دانش جامعی را در مورد علوم انسانی عرضه می کنند. علومی که باختین به تاسی از نظریه پردازان آلمانی نظیر دیلتای و یا وبر، آنها را در برابر علوم طبیعی قرار می داد و بر این اساس پوزیتیویسم خشک رایج در علوم اجتماعی و انسانی را به چالش می کشید.

باختین همانند بسیاری از متفکران روسی قرن بیستم، تحت تأثیر اندیشه مارکس بوده است و این تأثیرپذیری در پاره ای از گفتارهای وی مشهود است. به عنوان مثال در مقاله ای در مورد رابطه زیربنا و روبنا این گونه بیان می کند که مناسبات تولید و ساختار اجتماعی - سیاسی متبوع آن، تمام تماسهای کلامی ممکن میان افراد، تمام اشکال و ابزار ارتباط کلامی را تعیین می کنند: در کار، در زندگی سیاسی و در آفرینش ایدئولوژیکی (باختین، ۱۳۸۰، ۱۷۷)

شاید عمده ترین دستاورد باختین در عرصه علوم انسانی، برگزودن ساختی است که در فلسفه های انتزاعی و ایده آلیستی از نوع دکارتی - کانتی به کلی مورد غفلت واقع شده است؛ یعنی امر روزمره و زندگی معمولی. به اعتقاد باختین همین زندگی روزمره و حضور جسم مند و وضعیت مند ما در جهان است که منبع معنا و شکل دهنده کنشها و روابطمان با دیگران است. چنین بینشی آراء باختین را به جامعه شناسی بسیار نزدیک کرده است.



- منطق گفت و گویی میخائیل باختین
- تزوتان تدوروف
- داریوش کریمی
- نشر مرکز
- ۱۳۷۷، ۸۹۰ تومان

متأسفانه به جز چند مقاله و کتاب محدود، مطالب بسیار کمی در مورد اندیشه‌های باختین به زبان فارسی موجود است و هیچ کتابی نیز از او در این زمینه وجود ندارد. تنها کتابی که تصویر نسبتاً کاملی از باختین ارائه می‌دهد، شاید منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین باشد که تزوتان تدوروف آن را نگاشته است و به دلیل آشنایی کامل نویسنده به زبان روسی می‌توان گفت که منبع اصلی برای معرفی باختین به حساب می‌آید. هدف اساسی گفتاری که در پی می‌آید معرفی باختین براساس کتاب مذکور و ارزیابی آراء اوست.

### درباره منطق گفت‌وگویی

نویسنده با شرحی از زندگی و آثار باختین که به درک اندیشه‌های او یاری می‌رساند، کتاب خود را آغاز کرده و با ارزیابی آثار باختین در طول سالهای مختلف، شش مرحله‌ی اساسی را در زندگی مطالعاتی او مشخص ساخته است:

«(۱) پیش از سال ۱۹۲۶: نوشته‌های نظری عمومی که تحت تأثیر فلسفه زیبایی‌شناسی آلمانی قرار دارد. (۲) ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹: پرداختن به عقایدی با صبغه‌ی جامعه‌شناسی. (۳) ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۵: تحقیق نظری درباره‌ی گفتار و منطق گفت‌وگویی. (۴) ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱: پرداختن به مباحثی که موقعیت زمانی - مکانی آثار ادبی (کرونوتوپ) را در نظر دارد، مانند کتاب رابله. (۵) ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۲: مطالعاتی که به هنگام اقامت او در سارانسک و تدریس در دانشکده تربیت معلم این شهر انجام گرفت. (۶) ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۵: بازبینی کارهای گذشته و بازگشت به مضامین عمده‌ی نظری و روش‌شناختی آغازین» (ص ۳۲-۳۳).

نخستین بخش از منطق گفت‌وگویی به معرفت‌شناسی علوم انسانی از نظر باختین اختصاص دارد. در معرفت‌شناسی علوم انسانی، باختین نخست در پی یافتن خطوط تشابه و تفاوت علوم انسانی و علوم طبیعی است. او فصل مشترک این علوم را تنها از درون تاریخ و با شروع دوره‌ی رنسانس جست‌وجو می‌کند. عصری که در آن نظام متکثر گالیله‌ای جایگزین نظام تک‌محورانه‌ی بطلمیوسی شد و همراه با آن در عرصه‌ی رمان نیز تمرکززدایی از زبان آغاز گردید. در واقع علوم انسانی و علوم طبیعی به لحاظ اجتماعی (عصر رنسانس) و ایدئولوژیک (واژگونی نظام تک گفتار بطلمیوسی) خاستگاه مشترکی دارند.

در بررسی تفاوت‌های میان علوم انسانی و علوم طبیعی، باختین با تأکید بر نقش «سخن» در فعالیت‌های انسانی و فقدان آن در علوم طبیعی، به جدایی قطعی میان علوم انسانی و علوم طبیعی رأی می‌دهد و ویژگی علوم معنوی را در برخوردشان با متن و در نتیجه در تفسیر بیان می‌کند. از نظر باختین تفاوت میان علوم طبیعی و علوم انسانی به دوگونه قابل دریافت است: ۱- تفاوت در موضوع شناسایی ۲- تفاوت در روش. در مورد اول تصریح می‌کند که موضوع علوم انسانی، متن و انسان آفریننده‌ی متن است. اما موضوع علوم طبیعی شیئی بسیط و مرده‌ای است که چیزی نیست مگر امری خارجی و بیرونی که فقط برای غیر وجود دارد و این غیر (فاعل شناسایی) است که می‌تواند آن را به طور کامل آشکار کند. در واقع می‌توان گفت مطابق رهیافت باختین «در علوم طبیعی در جست‌وجوی شناخت موضوع شناسایی و در علوم انسانی در جست‌وجوی

فاعل شناسایی هستیم» (ص ۴۵). علوم طبیعی با ویژگی تک‌گویانه مشخص می‌شوند زیرا در این علوم فقط یک فاعل شناسایی وجود دارد که به تحقیق در مورد شیئی می‌پردازد اما چون این فاعل نمی‌تواند به خود همچون شیئی بنگرد، نیاز به فاعلی دیگر دارد که با او به گفت‌وگو بپردازد. بنابراین دانش علوم انسانی در مورد فاعل شناسایی تنها به شکل گفت‌وگویی ممکن می‌شود.

باختین همچنین به لحاظ موضوعی راه خود را از ساختارگرایان جدا می‌کند زیرا معتقد است که ساختارگرایی تنها به وجود یک سوژه یعنی خود پژوهشگر معتقد است. در حالی که در معنا همواره دو سوژه حضور دارند و این کمترین حد گفت‌وگوست و در نهایت ساختارگرایان را به زندانی شدن در متن مهم می‌نمود.

دومین مورد تفاوت بین علوم طبیعی و علوم انسانی به تفاوت در روش بازمی‌گردد. باختین با ترجیح «فهم» در روش شناسی علوم انسانی در واقع ارائه‌دهنده‌ی سنت دیلنای و ماکس وبر است. از نظر او ویژگی مهم فهم این است که به صورت پاسخ جلوه‌گر می‌شود و همین امر بیانگر خصلت گفت‌وگویی آن است. «فهم در هرگونه آن طبیعتی گفت‌وگویی دارد و همواره در جست‌وجوی سخن متقابل در برابر سخن گوینده است، با این روش شناسی هیچ تفاوت اساسی بین سخن شناسنده و سخن مورد شناسایی وجود ندارد. امری که در علوم طبیعی صادق نیست» (ص ۵۲).

بحث دیگر در زمینه معرفت‌شناسی علوم انسانی به زبان شناسی و فرازبان‌شناسی اختصاص دارد. از نظر باختین اگرچه زبان و سخن کلیت زندگی انسانی را در بر گرفته‌اند اما تنها از طریق زبان شناسی نمی‌توان این واقعیت فراگیر و چندبعدی را مطالعه کرد، بلکه به دیدگاه دیگری نظیر فرازبان‌شناسی نیاز است. موضوع این دو دیدگاه به دو شکل مختلف است: «موضوع زبان‌شناسی در زبان و تقسیمات آن (واچها، تکواژها، جملات و نظایر آن) تشکیل می‌یابد ولی موضوع فرازبان‌شناسی سخن است که در گفتارهای منفرد نمود می‌یابد» (ص ۵۸). از نظر باختین تفاوت این دو رویکرد این است که عناصر زبانی مورد مطالعه‌ی زبان‌شناسی خصلت بازآفرینی و تکرارپذیری دارند اما عناصر ارتباط کلامی (که به فرازبان‌شناسی تعلق دارد) تکرار نشدنی و از نظر تاریخی منحصر به فردند. این عناصر تنها از طریق مناسبات گفت‌وگویی به هم مرتبط می‌شوند. اما چگونه این گفتارهای منحصر به فرد می‌توانند موضوع یک علم باشند؟ پاسخ باختین به این سؤال براساس برداشت او از علم استوار است. از نظر او نقطه آغاز هر علمی واقعیت‌های تکرارنشده‌ی و منحصر به فرد است و هر علمی همواره در پیوند با واقعیات قرار دارد. با این دیدگاه، هم علوم طبیعی و هم زبان‌شناسی نیز با واقعیات منفرد سروکار دارند و مسأله اصلی آگاهی به جایگاه این واقعیت منفرد در هریک از این علوم است.

در بخش دیگر، تدوروف دو تقابل اساسی را در رهیافت باختین نشان می‌دهد: تقابل عامل فردی و اجتماعی و تقابل صورت و محتوا. در مورد اول باختین تحت تأثیر مارکسیسم عامل غیراجتماعی و فردی را رد می‌کند و عامل اجتماعی را در مطالعات ادبی، روانشناسی و... اصل قرار می‌دهد. در اینجا به ویژه نقد او متوجه روانکاوی فرویدی و

## باختین عالی ترین نوع ادبی را رمان می داند و آن را تنها نوعی می داند که در حال حاضر امکان حیات دارد

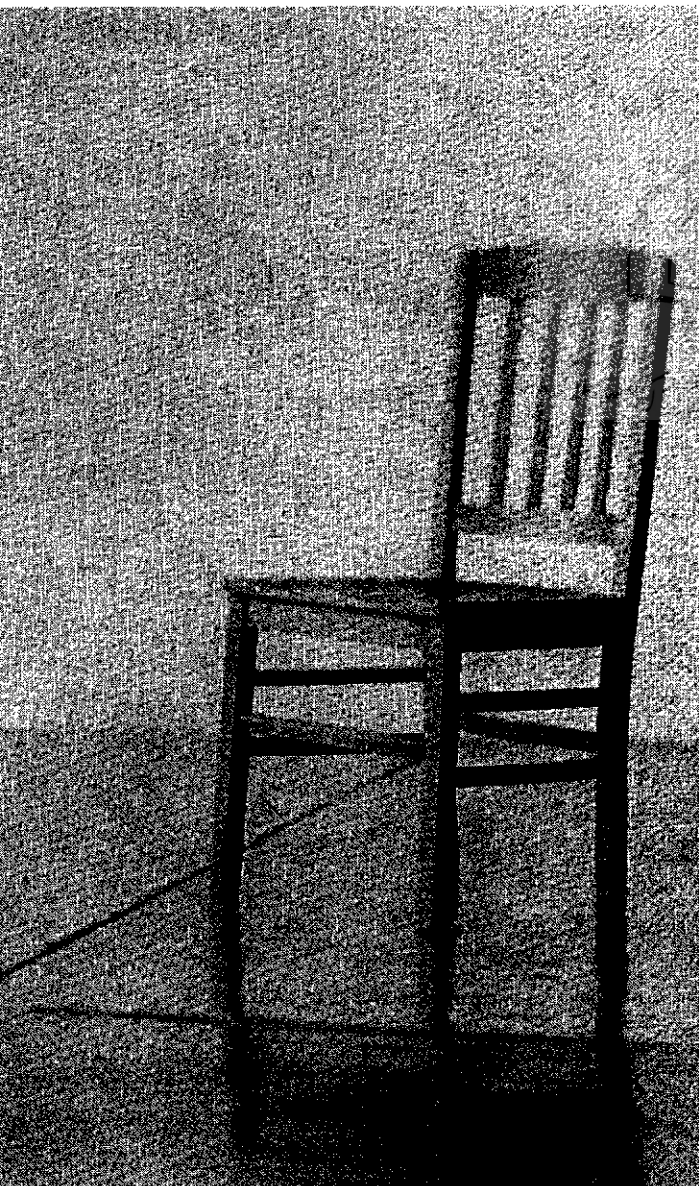
گرچه چندگونگی گفتار وجود دارد  
اما قدرتمندان می خواهند که این چندگونگی را محدود  
و مقید و زبانی را جایگزین آن کنند

زبان‌شناسی است. به نظر باختین زبان به عنوان امری اجتماعی که در جریان تولید و دریافت معنا شکل می‌گیرد، هستی انسانی را واقعیت می‌بخشد. اما از نظر او «فرویدیسم وجود انسانی را به اصلی زیست‌شناختی تقلیل می‌دهد و ضمیر ناخودآگاه را مقدم بر زبان و یا خارج از آن فرض می‌کند. اما تنها امکان دسترسی به ناخودآگاه از طریق زبان حاصل می‌شود (یعنی از طریق سخن فرد بیمار) و هیچ دلیلی وجود ندارد ناخودآگاه را اقلیمی رها از هرگونه اثر کلامی فرض کنیم» (ص ۶۸).  
دومین تقابل به صورت و محتوا مربوط است. اما در اینجا برخلاف تقابل پیشین، از ارزش‌گذاری یک جنبه و رد جنبه دیگر اجتناب می‌شود و بر ارتباط بین صورت و محتوا، حفظ تعادل و همزمانی آنها تأکید می‌گردد. در این تقابل است که مفهوم کرونوتوپ به عنوان همیافت زمانی - مکانی هر زیرنوع ادبی به شکل یک مقوله صوری - محتوایی در بررسی آثار داستایوفسکی به کار می‌رود. باختین خود بیان می‌کند «عناصر موجود در آثار داستایوفسکی کیفیتی صوری - محتوایی دارند و محتوای صوری آنها عمیق‌تر، متراکم‌تر و همه شمول‌تر از محتوای ایدئولوژیک مشخص و متغیری است که در آثار داستایوفسکی آن صورتها را پر می‌کند» (ص ۷۵).

در واقع باختین نه مخالف با صورت و نه مخالف با محتواست. بلکه او با جدا کردن مطالعه یکی از دیگری، با ایدئولوژی‌گرایی صرف و صورت‌گرایی صرف مخالف است و خواهان توجه یکسان به صورت و محتواست و همان‌طور که اشاره شد در مطالعه آثار داستایوفسکی این ایده را به کار می‌بندد. بر این مبنا نویسنده معتقد است «باختین در پی آمیختن تز ایدئولوژی‌گرا و آنتی‌تز صورت‌گراست و به این معنا می‌توان وی را «پسا‌صورت‌گرا» نامید زیرا او با جذب آموزشهای صورت‌گرایی از صورت‌گرایی فراتر می‌رود» (ص ۸۴).

بخش دیگری از کتاب به نظریه گفتار باختین اختصاص دارد. باختین نظریه گفتار خود را در دو مقطع تاریخی ارائه کرده است: دهه بیست و دهه پنجاه. در مقطع نخست نظریه گفتار در مقاله «سخن در زندگی و سخن در شعر» تشریح شده است. ایده اصلی باختین در این مقاله این است که «سخن رویدادی اجتماعی است و برخلاف عبارات و مقادیر انتزاعی زبان‌شناختی خود بسنده نیست و امکان ندارد که از آگاهی ذهنی - و منفرد - گوینده به نحو روان‌شناختی حاصل شود» (باختین، ۱۳۸۰). در این مقاله دو جنبه مهم گفتار مورد بررسی واقع شده است. جنبه اول به عناصر شکل‌گیری گفتار اختصاص دارد که علاوه بر ماده زبان‌شناختی، زمینه اظهار یا بخش غیرزبانی را نیز شامل می‌شود. این بخش غیرزبانی یا زمینه اظهار شامل سه عنصر ضمنی است: «مکان و زمان گزاره (کجا و چه وقت)؛ موضوع یا مورد گفتار (آنچه از آن گفت‌وگو می‌شود)؛ و رابطه افراد هم کلام با آنچه در روند شدن است (ارزیابی)» (ص ۸۹). بر این اساس زمینه اجتماعی گفتار مشخص می‌شود زیرا هر گفتار که درون موقعیتی اجتماعی رخ می‌دهد همیشه کسی را (چه واقعی چه تصویری خیالی و مثالی) مورد خطاب قرار می‌دهد و خود گوینده نیز موجودی اجتماعی است.

جنبه دیگر این مقاله به رابطه گفتار با ارزشها می‌پردازد. در اینجا باختین تمایزی میان دلالت (signification) و مضمون (theme) قائل می‌شود. از نظر او مطالعات پیشین به اهمیت دلالت بنیادی نسبت

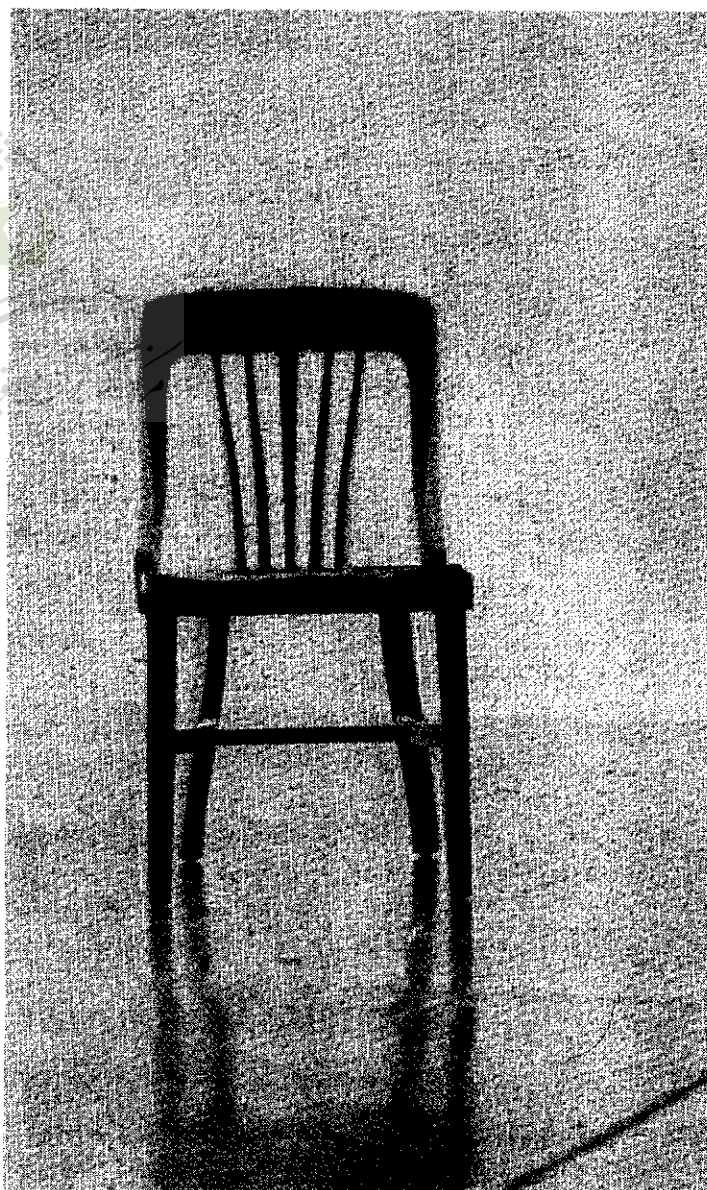


## تدوروف دو تقابل اساسی را در رهیافت باختین نشان می‌دهد: تقابل عامل فردی و اجتماعی و تقابل صورت و محتوا

به دلالت حاشیه‌ای و نیز معنای صریح (denotation) نسبت به معنای ضمنی (connotation) توجه کرده‌اند. کار رولان بارت در مورد یافتن معنای ضمنی نشانه‌ها با این ایده باختین همخوانی دارد. زیرا او وظیفه نشانه‌شناسی را فراتر رفتن از معنای صریح و یافتن معنای ضمنی نشانه‌ها در درون هر متن می‌داند. در حالی که مضمون به هیچ وجه امری حاشیه‌ای نیست، مشخصه دلالت مکرر بودن است؛ مانند آنچه در فرهنگ لغات یافت می‌شود. اما «مضمون، همانند گفتار منحصر به فرد است و در یک موقعیت عینی تاریخی شکل می‌گیرد. بنابراین مضمون (معنای گفتار) نه فقط توسط کلمات، اشکال، آواها و... بلکه توسط جوانب فرازبانی موقعیت موجود تعیین می‌شود» (ص ۹۴). از این رو مشخصه اساسی مضمون و نیز گفتار، ارتباط آن با ارزشهاست. زیرا تنها گفتار می‌تواند برحسب زشتی و زیبایی، حقیقت و دروغ و غیره مورد ارزیابی واقع شود.

در مقطع دوم باختین نظریه گفتار خود را بر مبنای فرازبانشناسی که هدف آن مطالعه گفتار است قرار می‌دهد. در اینجا نیز او به دو وجه هر گفتار (یک وجه ناشی از زبان و وجه دیگر ناشی از یافت و زمینه گزاره) می‌پردازد و بر رابطه گفتار با ارزشها تأکید می‌کند. در یادداشتهایی که باختین در دهه پنجاه درباره نظریه گفتار نوشته، عنصر بنیادین گوینده مورد تأکید مجدد قرار گرفته و به نقش آفرینندگی آن توجه شده است. نکته‌ای که باختین طرح می‌کند تمایزی است که می‌باید بین نویسنده یا گوینده، گفتار و خود واقعی نویسنده یا گوینده قائل شد. زیرا نویسنده یا گوینده هرچند هم که موقعیتی را واقعی بیان کند (حتی اگر در مورد زندگی خودش باشد) همیشه بیرون از آن موقعیت قرار دارد و او تنها می‌تواند آن را بازگو کند. همچنان که اشاره شد مطالعات باختین در این مقطع فرازبانشناختی است که مطالعه گفتار را هدف خود قرار داده است. لذا وی بیشتر به توصیف گفتار و عناصر مرتبط با آن نظیر گوینده، شنونده و رابطه آنها، گفت‌وگوی هر گفتار با گفتار دیگر و غیره می‌پردازد. دو عنصر دیگر نظریه گفتار باختین، الگوی ارتباط کلامی و چندگونگی‌اند. «الگوی ارتباط کلامی باختین در تقابل با نظریه زبانشناختی که با کلمات و قواعد نحوی آغاز و به جملات ختم می‌شود، کاری فرازبانشناختی است که با جملات و زمینه اظهار آغاز و به گفتار می‌انجامد» (ص ۱۱۲). به همین دلیل باختین الفاظی را به کار می‌گیرد که با الفاظ زبانشناسی رایج در روزگار وی که تصویری تلگرافی از ارتباط کلامی ارائه می‌کردند، متفاوت بودند. «گفتار» در مقابل «پیام» و «زبان» در مقابل «رمز». ویژگی الفاظ باختین شناسایی گوینده و شنونده در متن ارتباط کلامی است. عنصر دیگر چندگونگی است و به وجود گونه‌های گفتار یا سخن یا همان هیتروگلاسیا اشاره دارد و بیانگر این است که «در مقابل زبان واحدی که خاص نخبگان آموزشی بوده است و گفتار روزمره مردم را در کوچه و خیابان به کنار نهاده است، هیتروگلاسیای اجتماعی یا گریز از تمرکزگرایی وحدت زبانی به سمت وجوه گفتار روزمره مردم به ویژه به شکل ژانرهای مردمی - جشنی گام برمی‌دارد» (گاردینر: ۱۳۸۰). از نظر باختین افراد جامعه به لحاظ حرفه، سن، منطقه، قشر اجتماعی و... یکسان نبوده و همین امر موجب چندگونگی گفتار شده است. گرچه چندگونگی گفتار وجود دارد اما قدرتمندان می‌خواهند که این چندگونگی و تنوع را محدود و مقید نموده و زبانی واحد را جایگزین آن کنند.

مفهوم کروئوتوپ به عنوان همبافت زمانی - مکانی  
هر زیر نوع ادبی، به شکل مقوله‌ای صوری - محتوایی  
در بررسی آثار داستایوفسکی به کار می‌رود



باختین این تقابل را با مفاهیم مرکز گریز (چندگونگی گفتار) و مرکزگرا (وحدت زبانی) مشخص می‌کند و نمونه نیروهای مرکز گریز را در رمان و نیروهای مرکزگرا را در شعر معرفی می‌نماید.

نظریه گفتار باختین راهی جهت مطالعه هرگفتار در ارتباط با گفتارهای دیگر است. باختین این ارتباط را منطق گفت‌وگویی یا به بیان نویسنده بینا متن می‌خواند. از نظر باختین در بین تمامی گفتارهای کلامی مناسبات گفت‌وگویی حاکم است. مناسباتی که قابل تقلیل به مناسبات طبیعی نظیر مناسبات زبانشناختی، روانشناختی و... نیست. در روابط بینامتنی دو نکته باید مدنظر قرار گیرد، یکی نقش قاعده گفتار است و از آنجا که خطاب هر فاعلی به کسی است (چه واقعی، چه مثالی)، گفتار بالقوه بیانگر گفت‌وگوست.

نکته مهم‌تر این است که موضوع سخن با سخنان از پیش گفته شده یا با سخن‌های دیگر ارتباط دارد. باختین با اینکه بینامتنیت را در سخن می‌پذیرد، اما به مقایسه مواردی می‌پردازد که در آنها تقابل گفتار بینامتنی با گفتار غیربینامتنی آشکار است.

در این زمینه او به مقایسه نثر و شعر، رمان و دیگر انواع ادبی، ادبیات و غیرادبیات پرداخته و معتقد است که نثر و رمان نسبت به شعر و دیگر انواع ادبی خصوصیت بینامتنی قوی‌تری دارند. در اینجا توجه ویژه

باختین به رمان و بینامتنیت قدرتمند آن به عنوان خصوصیت این ژانر ادبی جالب توجه است. «موضوع اساسی و ویژه رمان به عنوان نوع ادبی، موضوعی که به آن اصالت سبک‌شناختی می‌بخشد، انسان سخنگو و سخن وی است. مشخصه نوع ادبی رمان نه تصویر انسان، بلکه تصویر زبان است» (ص ۱۳۱). باختین آثار داستایوفسکی را نقطه اوج بینامتنی بودن رمان می‌داند.

تاریخ ادبیات موضوع دیگری است که نویسنده در رهیافت باختین مورد ملاحظه قرار می‌دهد. در ترسیم تاریخ ادبیات باختین تحت تأثیر نظریه ولفلین در مورد تقابل سبک‌های خطی و تصویری است. در سبک خطی، معنا و زیبایی تصویر در خود طرح جستجو می‌شود. در حالی که در سبک تصویری، چشم متوجه کلیت‌هاست و معنا نه در خطوط و کرانه‌ها بلکه در سایه روشن قرار دارد. این دو سبک به رابطه بین سخن نقل‌کننده (سخن نویسنده) و سخن نقل‌شونده (سخن غیر) اشاره دارد و مبین دو حالت است.

در حالت اول یا سبک خطی سخن غیر، از فردیت درونی ضعیفی برخوردار است و عامل سخن موضع فعالی نسبت به سخن غیر دارد که از این طریق اصالت او حفظ می‌شود.

در حالت دوم با سبک تصویری سخن دارای درجه بالایی از فردیت است و عامل سخن سعی در تحلیل سخن غیر دارد.

در این حالت هم معنای عینی و هم کیفیت زبانشناختی گفتار مورد توجه واقع می‌شوند. باختین در بررسی تاریخ ادبیات این دوگونه سبک ادبی را با دوره‌های مشخص تاریخی مطابقت می‌دهد و چهار دوره تاریخ ادبی را از همدیگر متمایز می‌سازد «۱- جزم‌گرایی آمرانه یا سبک خطی و غیرشخصی در انتقال سخن غیر (سده‌های میانه) - ۲- جزم‌گرایی عقل باورانه یا سبک خطی آشکارتر (سده‌های هفدهم و هجدهم) - ۳- فردباوری واقع‌گرایانه و انتقادی با سبک تصویری و گرایش آن به تزریق پاسخها و توضیحات نویسنده به سخن غیر (سالهای پایانی سده هجدهم و سراسر سده نوزدهم) - ۴- فردباوری نسبی‌گرایانه که با فرسایش و تلاش زمینه‌تعلق به نویسنده مشخص می‌شود (دوران معاصر)» (ص ۱۴۷).

اگر چه باختین در نوشته‌های بعدی خود فرضیات دیگری را مطرح می‌سازد، اما الگوی فوق تقریباً در طول فعالیت فکری او قابل مشاهده است و در تحلیل رمانها از دوران یونان باستان تا زمان حال به کار گرفته شده است. در آثاری مانند دنیای رابله، تقابل سبک‌شناختی بین گرایشهای خطی و تصویری به شکل تقابل انسانشناختی و فرهنگی بین فرهنگ عامیانه و فرهنگ رسمی یا تقابل بین فرهنگ جدی و فرهنگ شوخی درمی‌آید.

در اینجا سبک رسمی و جدی که تحت نظم سلسله مراتبی فتودالی و جزم‌اندیشی کلیسایی است در برابر سبک غیررسمی و شوخی و خنده که به‌ویژه در کارناوال نمود می‌یابد قرار می‌گیرد.

شاید بتوان تأکید باختین بر دنیای کارناوالی و فرهنگ خنده و شوخی را آغازگر راهی برای نظریه رمان او و تقابل آن با نظریه رمان لوکاج به شمار آورد. «در دیدگاه لوکاج، اساس نظریه رمان این فرصت‌هاست که در جامعه مدرن بورژوازی، وحدت قدیمی (یونانی) میان

**شاید عمده‌ترین دستاورد باختین در عرصه علوم انسانی، گشودن ساحتی است که در فلسفه‌های انتزاعی و ایدئالیستی از نوع دکارتی - کانتی به کلی مورد غفلت واقع شده است؛ یعنی امر روزمره و زندگی معمول**

**عصری که در آن نظام متکثر گالیله‌ای جایگزین نظام تک‌محورانه بطلمیوسی شد، همراه با آن در عرصه رمان نیز تمرکززدایی از زبان آغاز گردید**

در آثاری مانند دنیای رابله، تقابل سبک‌شناختی

بین گرایش‌های خطی و تصویری

به شکل تقابل انسان‌شناختی و فرهنگی

بین فرهنگ عامیانه

و فرهنگ رسمی یا تقابل بین فرهنگ جدی و فرهنگ

شوخی درمی‌آید

آگاهی و جهان، میان ذهن و عین محو شده است. به نظر لوکاج این وحدت به روشنی تمام در حماسه یونانی نمودار می‌شود. رمان مدرن برعکس با گسست میان انسان و جهان مشخص می‌شود: با از خود بیگانگی» (زیم، ۱۳۷۷).

اما در دیدگاه باختین «آغازگاه نظریه رمان، گسست میان آگاهی و دنیا، میان ذهن و عین نیست بلکه کارناوال است و کارناوال به صورت رویداد مردمی انتقادی در تقابل با جدیت فرهنگ رسمی (فئودالی) تعریف می‌شود» (همان منبع).

این تأکید و نیز دل‌بستگی او به جهان چندآوایی داستایوفسکی نشانگر موضع‌گیری او علیه جهان کمونیستی تک‌گویانه و خودکامانه شوروی است. اگر رأی پیر بودیو را در مورد بررسی کار روشنفکران در متن جامعه و زمان آنان و تأثیر شرایط جامعه بر کار آنها بپذیریم، تأثیر شرایط اجتماعی زمان بر ایده‌های باختین روشن می‌گردد.

البته بعید است که با موضع‌گیری انتقادی به شکل خنده و شوخی و مضحک جلوه دادن فرهنگ رسمی و قدرت حاکم بتوان به جهان چندآوایی و گفت‌وگویی مورد نظر باختین دست یافت. زیرا این تنها یک حالت موقت و زودگذر است. از سوی دیگر فرهنگ رسمی و جدی که فئودالها و کشیشها در عصر رنسانس از آن حمایت می‌کردند، قدرت آشکاری داشت، اما در جهان جدید که قدرت به قول فوکو هر چه بیشتر پنهان شده و راههای زیرکانه‌تری را برای سلطه به کار گرفته است، نقد فرهنگ رسمی با بازگونی عناصر آن به صورت خنده و تمسخر راه به جایی نخواهد برد. لذا به نظر می‌رسد منطق گفت‌وگویی باختین در جهان رابله و داستایوفسکی ناشی از فشار سیاسی و اجتماعی و بسته بودن جامعه معاصر او باشد.

انواع ادبی مفهوم کلیدی دیگر در اندیشه باختین است. در اینجا او پیوندی میان سبک‌شناسی انواع ادبی با جامعه‌شناسی برقرار می‌سازد و به دو دلیل به آن اهمیت می‌دهد. «اول اینکه به نظر او نوع ادبی یک پدیده اجتماعی و همچنین صوری است و دگرگونی‌های نوع ادبی باید در رابطه با تغییرات اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند. دوم اینکه نوع ادبی مفهوم بارورتر و در نتیجه مهم‌تری است تا مفهوم جریان ادبی، دقیقاً به این دلیل که نوع ادبی موجودیتی صوری نیز دارد» (ص ۱۵۶).

باختین عالی‌ترین نوع ادبی را رمان می‌داند و آن را تنها نوعی می‌داند که در حال حاضر امکان حیات دارد. زیرا «انواع شعری دیگر به کمال ممکن رسیده‌اند و امکانات خود را فرسوده‌اند. اما رمان هنوز در حال شدن و دگرپسبی است» (ص ۱۶۷). در واقع باختین انواع ادبی دیگر را مرده و مطالعه آنها را بی‌مورد می‌داند و تنها رمان را شایسته توجه می‌داند.

انسان‌شناسی فلسفی باختین آخرین بخش منطق گفت‌وگویی است و بر دیگر بودگی یا «غیریت» (otherness) انسان در اندیشه او متمرکز است. آراء باختین بر این مبنا استوار است که ما باید از چشم دیگران و در رابطه با دیگران به شمار آورده شویم و هرگز نمی‌توانیم بیرون از خود قرار بگیریم و خود را به طور کامل مشاهده کنیم. تنها از طریق غیر است که به آگاهی نسبت به خود دست می‌یابیم.

فرهنگ رسمی و جدی که فئودالها و کشیشها

در عصر رنسانس آن را حمایت می‌کردند،

قدرت آشکاری داشت،

اما در جهان جدید قدرت به قول فوکو

هر چه بیشتر پنهان شده

و راههای زیرکانه‌تری را

برای سلطه به کار گرفته است،

بنابراین نقد فرهنگ رسمی با بازگونی عناصر آن

به صورت خنده و تمسخر

راه به جایی نخواهد برد

دیگری در جایگاهی قرار دارد که بهتر می‌تواند مرا ارزیابی کند و به عکس من نیز توانایی بیشتری برای ارزیابی او دارم.

باختین بیان می‌کند که «من با آشکار نمودن خود بر غیر و از طریق شخص او و با کمک اوست که به خودآگاهی دست می‌یابم و خودم می‌شوم. مهم‌ترین کنش‌ها، آنها که بنیان خودآگاهی ما را تشکیل می‌دهند، تنها در رابطه با خودآگاهی دیگر تعین می‌پذیرند.

بودن یعنی ارتباط حاصل کردن. بودن یعنی بودن برای غیر و از طریق او برای خود» (ص ۱۸۳). چنین آرای تقابل و مخالفت باختین با تفکر دکارتی را مشخص می‌سازد. تفکر دکارتی که بر دوگرایی ذهن / عین (سوژه - اژه) استوار است، «خود» را جدای از رابطه با دیگری و به شکلی انتزاعی و غیرانضمامی در نظر می‌گیرد. در حالی که در رهیافت باختین «خود» بدون رابطه با دیگری بی‌معناست و در واقع وجود ندارد.

من تا جایی هستم که با دیگران رابطه برقرار می‌کنم و بدون این رابطه من اساساً وجود ندارم. همین امر اهمیت گفت‌وگو را در اندیشه باختین نشان می‌دهد. «زندگی در گوهر خود، گفت‌وگویی است. زیستن یعنی شرکت کردن در گفت‌وگو، یعنی پرسیدن، گوش دادن، پاسخ دادن، موافقت کردن و... نه تنها از رهگذر کنش غیر است که هستی؛ انسانی

○ **جامعه‌شناسی خودکامگی**

○ **علی رضائلی**

○ **نشری**

○ **۱۳۸۱ (چاپ نهم)، ۲۴۴**

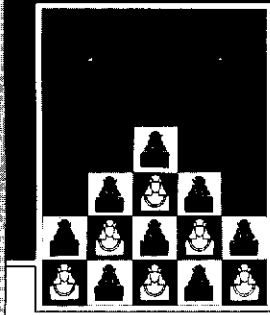
صفحه ۱۱۰، نسخه ۱۶۰۰ تومان

علی رضائلی با جواهر درخورد

توجه جامعه‌شناسی خودکامگی و جامعه‌شناسی نخنه‌کنشی به جامعه دانش‌پژوه معرفی شده است.

آنچه جامعه‌شناسی

خودکامگی را قابل تأمل



علی رضائلی

می‌سازد نازگی مضمون آن است که آن را در حوزه‌ای از علوم اجتماعی قرار می‌دهد که نسبتی هم‌وزنی با جامعه‌شناسی ادبیات دارد. کتاب تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مارذوش است که با تکیه بر همین داستان از شاهنامه فردوسی نگاشته شده است. نویسنده در پیشگفتار کتاب راجع به موضوع منتخبش می‌نویسد: «داستان ضحاک مارذوش بدون هیچ‌گونه تردیدی لحظه‌ای از تفکر ایرانیان نسبت به ساختار نظام سیاسی-اجتماعی خودشان است». لحظه‌ای که استاد توس آن را با مهارت به تصویر کشیده است آنچنان که آن لحظه هنوز در لایه‌های زیرین نظام شخصیتی ما ایرانیان جا خوش کرده است. مؤلف با طرح پرسشهایی این‌گونه ذهن را برمی‌انگیزاند: «در پس این ظاهری که رفتن ظهیر است و آمدن جمشید... و ادعای خدایی کردنش و سپس انفعال مردم نسبت به حکومت... و نهایتاً تلاشی شدن نظام و آواره شدن جمشید و آمدن ضحاک و تکرار همان روند آیا نظمی معقول نهفته نیست؟»

چگونه است که پیامدهای سیاسی-اجتماعی جوامع همچون ایران که در آن همیشه شاهان بی‌دری آمده‌اند و رفته‌اند تکرار شده و بالاخره اینکه نظام خودکامگی چگونه می‌تراود؟ خودکامگی و استبدادی که ویژگی نظام سیاسی ایران بوده است نظامی میانپایزه و به سمت خصومت‌آمیز نویسنده با اشاره به داستان ضحاک مارذوش در شاهنامه این‌گونه بیان می‌کند که «فردوسی در این داستان دو مبارز را که معز انسان خوراکشان است نماد این خودکامگی قرار می‌دهد که در تعارض غارت و اختناق چاره‌ای جز بطنین نیروی انسانی ندارند» و این خودکامگی در نظامی با فرهنگ قبیله‌ای بیدار کننده و وجود نیروهایی که خود ضحاک را برمی‌انند و فریدون برآمده پس از ضحاک را نیز به ضحاک دیگر تبدیل می‌کنند. غالب شدگانی که بسیار شبیه مطلوب خویش‌اند تأکید نویسنده نیز در این کتاب بر شناساندن همان نیروهایی است که خود در رشد آن نماد (دو مبارز) نقش اصلی را داشته‌اند. نقشی که همچنان ریشه‌های خودکامگی را ماندگار نموده است. رضائلی با شاهد آوردن مستقباتی از دیگر آثار ادبی و تاریخی فارسی و با توجه به نظریه‌های نوین جامعه‌شناسی

ستی در یافتن و تبیین و تعریف آینه‌خورهای خودکامگی در جامعه ایران دارد. کتاب از ۸ فصل با عناوین مختلف تشکیل شده که در آن هر فصل بخشی از داستان ضحاک را بازگو می‌کند. از برآمدن جمشید بسط ظهیر تا بر تخت نشستن فریدون بر تخت شاهی نویسنده با آوردن اشعار فردوسی در پایان هر فصل به آنچه در نظر دارد می‌پردازد و در این راه از آوردن شواهدی از دیگر متون ادبی دریغ نمی‌کند. چاپ نهم این کتاب از سوی نشری تمثاله استقبال عمومی از این اثر است.

می‌شود، بلکه تمامی جهان آنگاه که اولین آگاهی ظهور می‌کند به جهانی دیگر تبدیل می‌شود» (ص ۱۸۴).

چنین آراییی که بیشتر رنگ فلسفی دارند با آراء باختین در مورد آفرینش هنری پیوند دارند. او دو مرحله را در هر کنش خلاق هنری تشخیص می‌دهد: «اول مرحله همدلی (empathy) (رمان‌نویس خود را به جای شخصیت آفریده خود قرار می‌دهد) و سپس حرکت در جهت عکس، که طی آن رمان‌نویس به موضع خود بازمی‌گردد. باختین این مرحله دوم فعالیت خلاق را با واژه «یافتن خود در بیرون» یا «برون موضعی» (exotopy) معرفی می‌کند» (ص ۱۸۸). اوج این برون موضعی در کارهای داستانیوفسکی است زیرا «کاربست داستانیوفسکی شخصیت را در آگاهی نویسنده محصور نمی‌کند و ممتاز کردن یک آگاهی بر آگاهی دیگر را مورد سؤال قرار می‌دهد.

شخصیت در آثار او یک موجود تحقق نیافته، ناکامل و ناهمگون است اما همین خود مبین برتری این شخصیت است زیرا همه ما واقفیم که تنها در تحقق نیافتگی خود است که دست به عمل می‌زنیم» (ص ۱۹۶).

نکته مهم این است که برون موضعی به معنای ادغام در دیگری و یا احاطه شدن توسط دیگری نیست بلکه حفظ این موقعیت (برون موضعی) و قرار گرفتن «خود» و «غیر» در جایگاه ویژه‌شان است. آنچه بیان شد فشرده‌ای از آراء باختین براساس منطق گفت‌وگویی است.

از آنجا که اندیشه‌های باختین کمتر در جامعه ما شناخته شده و هیچ کتابی از او به فارسی ترجمه نشده است کتاب تزوتان تدوروف منبع نسبتاً مناسبی برای مطالعه آراء باختین است. اگر چه منطق گفت‌وگویی باختین، که نمود آن بیشتر در جهان شاد و تمسخرآمیز کارناول جستجو می‌شود، با مانع مواجه است و جشن‌های کارناوالی امروزه بیشتر به شکل اموری توریستی و سرگرم‌کننده درآمده‌اند و نقد فرهنگ رسمی وجدی از طریق آنها بی معنا شده، اما از آنجا که غالب مباحث باختین به گفت‌وگو و روابط گفت‌وگویی اختصاص دارد (امری که امروز، مورد توجه اندیشمندان و متفکرانی نظیر هابرماس نیز واقع شده است)، لذا ارزیابی دقیق افکار او در این زمینه می‌تواند جالب توجه باشد. مقایسه آراء باختین با متفکران جدید می‌تواند به روشن تر شدن جایگاه «منطق گفت‌وگویی» در تفکر معاصر کمک کند.

منابع:

۱. باختین، میخائیل (۱۳۸۰)، «سخن در زندگی و سخن در شعر» در سودای مکالمه، خنده، آزادی، ترجمه محمد جعفر پوینده. تهران، نشر چشمه.
۲. باختین، میخائیل (۱۳۸۰)، «درباره رابطه زیرینا و روبناها» در منبع پیشین.
۳. زیما، پیر (۱۳۷۷)، «روش‌های تجربی و دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات» در درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات گزیده و ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، انتشارات نقش جهان.
۴. گاردینر، مایکل (۱۳۸۰)، «تخیل معمولی باختین» ترجمه یوسف ابادزی در فصلنامه ارغنون، شماره ۲۰.